

جهانی قرار بگیرد و در تولید کالا، تجارت و امور مالی مسلط شود و بدون استفاده از زور به اهداف سیاسی اش دست یابد. شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری نیز هوادار ایجاد نظم و حمایت از قدرت هژمون هستند و پیوسته می‌کوشند که روابط سیاسی خود با آن قدرت مسلط را تنظیم کنند. نتیجه عملکرد هژمونی نیز ایجاد انحصار و افزایش انباشت سرمایه برای شرکت‌های متحد خود است. همچنین قدرت هژمونی قادر خواهد بود که سبک مسلط فرهنگی را در سراسر این نظم، به درجات مختلف ایجاد کند و عموم مردم را به امید افزایش کیفیت زندگی‌شان (که معیار آن مبتنی بر همان هنجار فرهنگی مسلط ساخته شده است) به نظم ناشی از هژمونی دعوت کند.

با این حال، بزرگ‌ترین چالش ماهوی هژمونی‌ها ناپایداری آن‌هاست. دستیابی به جایگاه هژمون به تمرکز بر افزایش بهره‌وری تولید نیازمند است، اما حفظ آن مستلزم مقاومت فرساینده در حفظ برتری سیاسی و نظامی است. کشورهای رقیب پیوسته با ارتقای بهره‌وری شرکت‌های خود می‌کوشند تا سهم بیشتری از قدرت را به دست آورند و در نتیجه، اختلاف فاحش قدرت هژمون با دیگر کشورهای مرکزی، دیر یا زود، از بین می‌رود. در چنین وضعیتی کاربرد نیروی نظامی نه تنها باعث تقویت هژمونی نمی‌شود، بلکه نشانه ضعف و عامل تشدید زوال آن است؛ وضعیتی که برای ایالات متحده در دهه نخست سده ۲۱ رخ داد. هژمون زوال یافته، بعد از مدتی غلبه فرهنگی اش را نیز از دست خواهد داد، چنان‌که ارزش‌های لیبرال دموکراتیک، به موازات تغییر موقعیت هژمونی آمریکا اقتدار کمتری دارند و گفتار فرهنگی توسعه پایدار، به عنوان نخستین رقیب آن عملاً با به عرصه گذاشته است.

البته نظم سرمایه‌داری به سهولت پا پس نمی‌کشد. نباید فراموش کرد که این نظم در مقطعی به قدرت هژمون نیاز دارد، اما نیاز اصلی آن به انباشت بی‌پایان سرمایه است و می‌توان تصور کرد که تحت ضوابطی حتی تغییر مستمر مراکز قدرت سیاسی و تفوق فرهنگی، به نفع این نظم تمام شود (Weller-stein, ۲۰۰۴: ۵۷-۵۹). از همین رو است که تحلیل روند کلان حرکت نظم جهانی سرمایه‌داری، بیش از هر چیز مستلزم رصد وضعیت انباشت سرمایه و جهت‌گیری آن است تا در نهایت بتوانیم تصویر روشن‌تری از آینده این نظم جهانی داشته باشیم. برای رصد وضعیت انباشت سرمایه در نظام جهانی سرمایه‌داری، شاخص‌های متعددی را می‌توان در نظر گرفت، اما برای مقصود روند پژوهانه ما، مهم‌ترین شاخص موردی است که وضعیت قطب‌های مختلف را در ظرفیت‌سازی انباشت سرمایه و قرار گرفتن در جایگاه مرکز نظام تقسیم کار جهانی نمایش می‌دهد. از این دیدگاه، ثبت پتانسیل به منزله شاخص تجاری‌سازی علم و فناوری و ایجاد انحصار تولید محصولات پرسود، بهترین نشان‌دهنده است؛ علاوه بر آن، «شاخص جهانی نوآوری» (GII: Global innovation index) با برآورد داده و ستاده نوآوری در اقتصاد ملی، به خوبی می‌تواند داده‌ها و اطلاعات ذهنی و عینی درباره توان کشورها در خصوص نوآوری که از ارکان اقتصاد سده ۲۱ است را نشان دهد و وضعیت نهادها، فعالیت‌ها، زیرساخت‌ها و سرمایه‌های مرتبط با اقتصاد دانش‌بنیان را در قطب‌های مختلف نظم جهانی پیش چشم آورد. همچنین شاخص‌هایی نظیر «تشکیل سرمایه ناخالص» (Gross Capital Formation) و «تراز جذب سرمایه مستقیم خارجی» (Foreign Direct Investment, net inflows) که بیان‌کننده قدرت یک کشور در جذب و انباشت سرمایه است، بسیار بهتر از مواردی نظیر تولید ناخالص داخلی (GDP)، و درآمد ناخالص داخلی (GNI) می‌تواند معرف قدرت اقتصادی یک کشور یا منطقه اقتصادی و ظرفیت آن برای قرار گرفتن در موقعیت هژمون باشد. در کنار این‌ها عواملی نظیر رشد پایدار اقتصادی، آمادگی محیط حقوقی و ثبات اجتماعی